

خاطر باشند چون پیش مفتی دوی و مسئله بگویند و او جواب
 همه از بند غم آزاد شوند پیر آن زمان قدر علم آیدانی و آن مسئله
 که در میان ما واقع شد یکی این بود که دو خواجه باز یکا شیریک
 همیکو بودند و کینو که صاحب جمال در میان بود و این دو خواجه
 یکی میل خاطر و تمام با کینو داشت و آن خواجه دیگر فهم کرده بود
 هر چند که با شیریک خود می گفت که حصه تو بمن فروش قبول
 میکنم و بمن فروخت تا این مرد را رضی شد که بهای کینو را تمام بوی
 دهد و آن نیمه بیع کند او را رضی نشد چندان زیاده میکرد
 تا به نیمه مال خود رسانید و هنوز نیند و طمع در همه مال این
 شیریک خود کرده بود پیر این خواجه از غایت طلال بر کردار او ان
 سرای نشسته بود و کینه میکرد و اشک از چشم او میرفت
 تا یکی از فقهای عصر رحمه الله علیه فقری عظیم داشت و فرزند یکی
 در راه داشت و نه یکی و لاده رسیده بود و هیچ نداشت و از غنا
 فقیرانه خانه پیر و زوجه آمد و از آن سیمانه همه آن فرزند را فروخته
 بطلبید پیر که او را بر آن کاروان سرای افتاد و نظرش بر آن خواجه

افتاد

افتاد و نظرش بر آن خواجه افتاد او را در آن خزن و کینه
 بر آن خواجه غریب سلام کرد پیر خواجه از دیدن فرج یافت
 پیش خود شریکشانند پرسید که سیه لال شما از چیست اگر خبری
 واقع شده است انده بسیار بخور مباد که در بخور شوی و آنکه
 در غریبی و بد آنکه دنیا اعتباری ندارد پیر این آیه بر خواند که
 لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ
 یعنی حق تعالی می فرماید که غمناک مشوید اگر از شما چیزی فوت
 شود و نیز باید که فرحناک نشوید بر آنچه شما دارید و این
 نصایح و موعظها بیرونی خوانند و آنچه طریقی شفقت بود از
 وکیلی رخ نداشت پیر خواجه باز در کان گفت که مرا قصه عجیب
 داده است پیر احوال کینو که و شیریک خود با او بگفت که این شیریک
 من طمع در همه مال من کرده پیر حریف من از نیست پیر پرسید که
 مال تو چه قدر باشد گفت صد هزار دینار باشد پیر گفت بر چنین باترا
 ازین غم بیهوش بنور علم پیر ویرا با خود بخاکه قاضی نمود و با قاضی
 گفت که این شخص شیریک با کسی شیریکست و نیمه که تعلق بوی میدارد